

مولانا در مثنوی دفتر چهارم، بیت ۳۶۹۸ می‌فرماید:

پی، پیایی، می‌بر ار دوری ز اصل

تا رگِ مردیت آرد سوی وصل

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۹۸

دوباره می‌خوانیم:

پی، پیایی، می‌بر ار دوری ز اصل

تا رگِ مردیت آرد سوی وصل

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۹۸

یعنی ای انسانی که در این لحظه از اصلت دور شده‌ای و فضای درونت بسته است، فضا را باز کن و این کار را به صورت پی‌درپی و مداوم در همین لحظه انجام بده تا رگِ مردیت (که همان هشیاری اصیل در تو هست)، دوباره تو را به سمت خودش جذب کند و با اصلت یکی شوی.

پی، پیایی، می‌بر ار دوری ز اصل

تا رگِ مردیت آرد سوی وصل

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۹۸

اهمیت و قدرت این بیت مولانا، در بحث‌های اخیری که در برنامه گنج حضور درمورد طلب بوده و همین‌طور داستان اعتماد کردن بر تملق و وفای خرس (که خرس نماد من ذهنی انسان است)، بیشتر برایم روشن شد.

وقتی آقای شهبازی از ما پرسیدند که تو (دینا به عنوان مخاطب) از تلاش برای زنده شدن به زندگی دست برداشته‌ای؟ اگر نه، نشانه‌های طلب و تلاش در تو چی هست؟

جوابم در آن لحظه به خودم این بود که: دردهایم کم شده و در زندگی بیرونی هم چالش یا مسئله‌ای ندارم، یا نمی‌بینم که درگیرش باشم و همین‌طور در معرض آگاهی که از آیات مولانا و برنامه گنج حضور هم می‌گیرم، هستم و این‌ها را نشان‌دهنده طلب در خودم می‌دانستم، ولی آن آگاهی اصیل در من می‌دانست که یک کم‌کاری هست، هرچند ذهنم آن را قبول نمی‌کرد.

تا این‌که داستان «اعتماد کردن بر تملق و وفای خرسه» که در دفتر دوم مثنوی و در برنامه ۹۳۴ گنج حضور مطرح شد به من این آگاهی را داد که نه کم شدن درد می‌تواند نشانه طلب و زندگی داشتن باشد و نه آرام بودن اوضاع بیرونی. دلیلش هم برای من این بود که من متوجه شدم که وقتی یک چالشی در این لحظه برای من ایجاد می‌شود من نمی‌توانم در لحظه آن را بپذیرم و فضا را باز کنم و به‌موقع از این آگاهی که دارم، استفاده کنم.

به هر حال، یکی از پیام‌های مهم این قصه (اعتماد کردن بر تملق و وفای خرس) برای من این بود که با خودم فکر کنم نکند آن موقعی که من فکر می‌کنم دردهایم کم شده و اوضاع بیرون خوب است، زمانی است که من هم مثل آن مرد به خواب رفته (یعنی هشیاری اصیل دیگر در من نیست) و از من ذهنی‌ام (یا خرس) خواسته‌ام که از من مراقبت کند و او هم فعلاً دارد پشه‌ها را که همان موانع و چالش‌ها و دردهاست را رد می‌کند؟! این جاست که مولانا این هشدار را به من داد که وقتی تو ای انسان، وقتی پا روی اصول می‌گذاری و به چیزی یا کسی که اصلاً قابل اعتماد نیست (که همان خرس یا من ذهنی است) اعتماد می‌کنی، و تنها می‌خواهی لذت خواب بدون پشه را تجربه کنی، احتمالاً این آرامش قبل از طوفان است، و دیری نخواهد پایید و آبستن حوادثی برایت خواهد بود. همان‌طور که دیدیم در قصه هم خرس در نهایت مغز مرد را متلاشی کرد و زندگی‌اش را تمام کرد.

این است که مولانا تنها راه نجات از این هشیاری جسمی و توهم و تله‌های من‌ذهنی را، گشودن فضا در این لحظه به صورت آگاهانه و پی‌درپی می‌داند، و این را یکی از نشانه‌های طلب واقعی و تجربه زندگی در لحظه می‌داند.

پی، پیایی، می‌بر ار دوری ز اصل

تا رگِ مردیت آرد سوی وصل

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۹۸

والسلام

-دینا از کانادا